



قفسه‌های بی‌کرونا



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه

این روزها هرجا می‌رویم گفت و شنود از ویروس کروناست؛ ویروسی که وحشت عمومی ایجاد کرده و توصیه‌های رعایت بهداشت فردی را افزایش داده است. ما در اینجا قرار نیست درباره این توصیه‌ها حرف بزنیم و تاکید کنیم که بهداشت فردی را رعایت کنید؛ هرچند توصیه کردن به رعایت این نکات خالی از لطف نیست، ولی خب ویروس کرونا و حواشی آن ربطی به قفسه ندارد. ولی از يك منظر دیگر می‌خواهیم درباره این ویروس و ویروس‌های مشابه حرف بزنیم.

پس از اعلام خبر مشاهده شدن چند نمونه مثبت از این ویروس در ایران، به این فکر افتادم که این شماره را درباره کتاب‌هایی ترتیب دهیم که در آنها با کمک ادبیات به حملات ویروسی و میکروبی که از آنها با عبارت جنگ یاد می‌شود.

نمونه‌هایی که در ادبیات و سینمای جهان نمونه‌های بسیاری را می‌توان نام برد که در آنها انتشار يك ویروس خطرناک دستمایه تولید يك اثر ادبی یا سینمایی شده است. برای مثال رمان «کوری» اثر نویسنده برنده جایزه نوبل، ژوزه ساراماگو، یکی از آثاری است که بیماری ناشناسی شیوع پیدا می‌کند که افراد ناگهان بینایی خود را از دست می‌دهند. در حوزه ادبیات و سینما، با توجه به تغییرات جهان در روزگار مدرن که بیماری‌های گوناگون در آزمایشگاه‌ها تولید و منتشر می‌شوند، بیکار نبوده‌اند و تلاش کرده‌اند ذهن و زبان

مخاطبان خود را برای رویارویی با این رویدادها آماده کنند.

در همین افکار بود که سراغ کتاب‌هایی با این موضوع بروم که دیدم در قفسه آثار ایرانی نسبتا هیچ‌اثری با این موضوع وجود ندارد.

احتمالا نویسنده ایرانی هیچ‌گاه به این فکر نکرده که در این باره دست به

تولید بزنند و مخاطب را با چنین رویدادهایی از نظر ذهنی آماده کند. رمان «زایو» اثر مصطفی رضایی را باید تنها اثری دانست که درباره انتشار ویروسی خطرناک در سراسر جهان نوشته شده است. این رمان نشان می‌دهد که ویروسی با نام «Zi.o» در جهان شیوع پیدا کرده و مانند توفانی در حال سرایت به تمام جهان است. اما غیر از این رمان که نشر کتابستان معرفت آن را منتشر کرده ادبیات ایران در زمینه حملات ویروسی فقیر است و کتاب‌هایی با این مضمون از جمله نوادر ادبیات ایران است. شاید باید در موقعیت‌هایی مانند شیوع این ویروس در کشور قرار بگیریم تا هنرمندان ما به فکر تولید این قبیل آثار بیفتند و دست به کار شوند، در غیر این صورت ترجیح می‌دهند همچنان مسائل فرعی خویش را در ادبیات دنبال کنند.

ب بسم ا...

۲ قفسه

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۶ اسفند ۹۸ • شماره ۶۰



کتاب به جاهای حساسی رسیده بود. يك رمان پلیسی بود که اتفاقی و برای تفنن شروع کرده بودم و از قضا از جهت روان‌شناسی شخصیت و تحلیل ریشه رفتار شخصیت‌های داستان، خیلی جذاب و هوشمندانه از آب درآمد بود



سمیه‌سادات حسینی

نویسنده

در اتاق را باز کرد و سرک کشید تو: «نی‌نی خوابه؟»

چشمش افتاد به برادر کوچکش که توی تخت‌خواب بود. ادامه داد: «می‌شه من پیام توی بغلت؟»

آغوش گشودم: «بیا»

آمد و خودش را جا داد کنارم و سرش را گذاشت توی گودی آرنجم و چشم دوخت به صفحه موبایل که داشتم رویش با نرم‌افزار کتابخوان، کتابی می‌خواندم. دوسه صفحه رفتم جلو و تقریبا فراموش کردم که دخترک هم زل زده به متن کتاب و دارد همراه من می‌خواند و جلو می‌آید.

کتاب به جاهای حساسی رسیده بود. يك رمان پلیسی بود که اتفاقی و برای تفنن شروع کرده بودم و از قضا از جهت روان‌شناسی شخصیت و تحلیل ریشه رفتار شخصیت‌های داستان، خیلی جذاب و هوشمندانه از آب درآمد بود.

خط آخر صفحه را خواندم و تادستم را بردم جلو که صفحه‌گوشی را لمس کنم و بروم صفحه بعد، دخترک دستم را گرفت: «صبر کن! صبر کن! دارم این تیکه‌شو می‌خونم.»

دوباره برگشتم به اواسط صفحه که دخترک نشان داده بود تا ببینم چه چیزی توجهش را جلب کرده: «ناگهان جا خورد و فهمید این اولین باری است که به رزماری فکر می‌کند. تا حالا این طوری به رزماری فکر نکرده بود. آدم به مادر یا پدر یا خواهر یا خاله‌اش فکر نمی‌کند. آنها فقط وجود دارند. مهم نیست چه جوری...»

آهی کشید و گفت: «خیلی خوب! خوندم. ورق بزن.»

گفتم: «تا آخر صفحه نمی‌خوای بخونی؟»

گفت: «نه. همین تیکه‌شو برام جالب بود.»

بعد دمغ و دلخور بلند شد و گفت: «خسته شدم. چقدر توی بغل خوابیدن سخته. چه جوری نی‌نی تحمل می‌کنه این همه وقت توی بغل؟»

راه کشید که برود بیرون. صدایش کردم: «حالا بیا ببینم کدوم تیکه این صفحه برات جالب بود؟»



به تو فکر نمی‌کنم

روایت‌های يك مادر کتاب باز

آمد جلو و همان قسمتی که حدس زده بودم را نشان داد. گفت: همین دیگه. این‌که می‌گه آدم‌ها به خواهرشون فکر نمی‌کنن. فکر کنم فهمیدم چرا داداشی گاهی وقتا با من خیلی بدرفتاری می‌کنه. چون اصلا به من فکر نمی‌کنه. ولی من خیلی بهش فکر می‌کنم. کاش منو بیشتر دوست داشت.

گفتم: دوست داری برات یه عالمه از خودم و برادر و خواهرام تعریف کنم که خیلی شدیدتر از تو و داداشت با هم دعوا می‌کردیم؟ گفت: چند تا شو تعریف کردی. خب خوب نبوده که. حالا چون تو و خواهر و برادرت با هم دعوا می‌کردین، الان من ناراحت نباشم که داداشی با من دعوا می‌کنه؟!

گفت: ولی هستی این طوری نیست. با این‌که داداشش ارزش بزرگ‌تره، ولی اونه که به داداشش زور می‌گه.


بی‌آن‌که حواسم به نی‌نی خواب حوالی‌مان باشد، بلند زدم زیر خنده: آها!.. پس مساله مهربونی و داداش گوغولی فداکار نیست. دلت می‌خواد تو زور بگی. زورت نمی‌رسه، ناراحتی! آره؟

گفت: خوب اونم می‌چسبه. ولی بیشتر دلم می‌خواد من و داداشی مثل چیزی که توی این کتاب نوشته نباشیم که اصلا به هم فکر نکنیم. فقط وجود داشته باشیم.

گفتم: ولی جمله آخر این صفحه رو نخوندی. بیا ببین بقیه‌ش چی نوشته.

آمد جلو و برایش خواندم: او هم به خواهرش فکر نکرده بود. خواهرش را همان طور که بود قبول کرده بود.

گفت: خب، یعنی چی؟

گفتم: یعنی اگه زیاد به یه نفر فکر کنی و هی برای رفتارش دنبال دلیل و انگیزه بگردی، یعنی قبولش نکردی. من با داداشی بازم حرف می‌زنم که به قول خودت، کمتر اذیتت کنه. هرچند می‌دونم خیلی وقتا به خیال خودش داره فقط باهات شوخی می‌کنه و سر به سرت می‌گذاره که بعضی‌اش آزاردهنده از آب درمیداد. اما توام مثل شخصیت این داستان باش. کمتر به داداشی فکر کن. همین طوری قبولش کن. هرکاری می‌کنه نذار به حساب این‌که می‌خواد عمدا اذیتت کنه. به خودت بگو داداشیه دیگه! شاید این طوری خودتم کمتر اذیت بشی. 




لوله پنج لایه جوشی

ضد رسوب و مقاومت بالا در برابر خوردگی



۰۷۱۳۸۳۱۰۸۰۱-۲

www.as-pipe.com